

ادبیات تلقین دینی نیست

گفت‌وگو با دکتر خسرو باقری
علی‌اصغر سیدآبادی

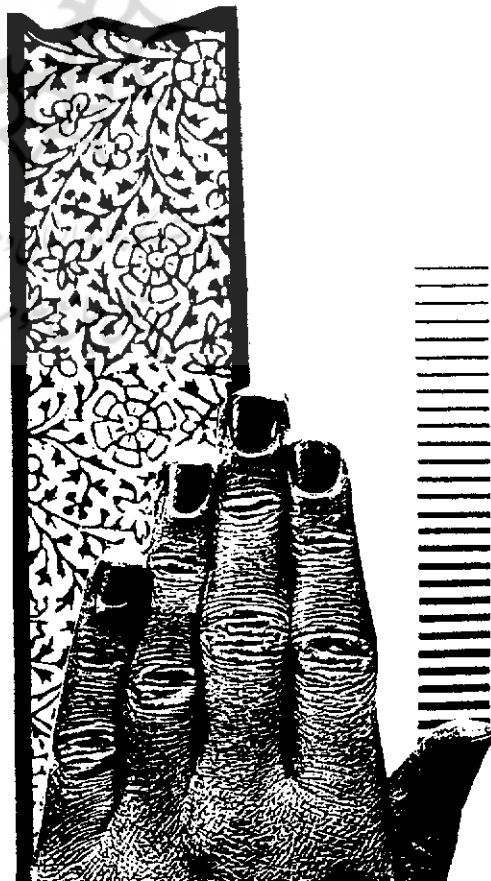
همچنین مدتی به عنوان عضو شورای طرح و برنامه در روزنامه آفتابگردان فعالیت کرده است. با دکتر باقری درباره این موضوع که چگونه می‌توان با کودکان از دین سخن گفت، به گفت‌وگو نشست و سعی کرده‌ایم رابطه ادبیات کودک، دین و تربیت را مورد بررسی قرار دهیم.

دکتر خسرو باقری از کارشناسان برجسته علوم تربیتی است که در حوزه دین‌شناسی بسیار اندیشیده و در مطبوعات کشور گفت‌وگوها و مقالات متعددی از وی در این زمینه و مباحث تربیتی به چاپ رسیده است. باقری استاد دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تهران و صاحب کتابهای متعددی در رشته خود است، وی

● نخستین سؤال ما، این است که در دنیای مدرن امروزی چگونه می‌توان دین را توسط ادبیات به بچه‌ها منتقل کنیم؟ البته بر دنیای جدید تأکید داریم، چون به هر حال انتقال دین به بچه‌ها دغدغه‌ای بوده که از اول در ذهن دینداران وجود داشته و خواهد داشت.

دکتر باقری: بسم‌الله الرحمن الرحیم. سؤال شما اگر معطوف به این باشد که شکل ادبیات کودک در دنیای جدید باید چگونه باشد در واقع سؤالی پرسیده‌اید که من خیلی نمی‌توانم در موردش صحبت کنم، چرا که این سؤال تخصصی خاص دوستانی است که دست‌اندرکار ادبیات هستند. در واقع باید مشخص کنید که آیا می‌خواهید شعر یا قصه را به مثابه بحثی هنری و ادبی مورد بررسی قرار دهید یا از جنبه روان‌شناختی و یا از جنبه دین و معرفت دینی.

● در واقع دو برداشت کلی در این زمینه وجود دارد. یکی اینکه چون اغلب تعریفهای موجود از ادبیات مبتنی بر شکل و فرم بوده و در واقع ادبیت ادبیات به محتوای آن نیست، بعضی‌ها معتقدند که می‌شود در این فرم هر محتوایی را



می‌کنم که منظور از دینی بودن یا دینی شدن بچه‌ها یا نوجوانان چیست و ما چه عناصر اساسی را در دینی بودن آنها در نظر می‌گیریم.

● البته می‌شود سؤالی را مطرح کرد مبنی بر اینکه آیا از ادبیات انتظار داریم که بچه‌ها را متدین‌تر کند یا در افزایش تعداد مسلمانان تأثیر بگذارد و یا مثلاً دین افراد را عمیق‌تر کند یا اینکه صرفاً بحثی مدنظر ماست که در کلام جدید هم بعضی وقتها عنوان می‌شود و آن تقدم ارائه دین بر توجیه، تبلیغ یا اقناع درباره آن است. شاید اگر انتظارمان را از ادبیات مشخص کرده و کمی هم آن را حداقل کنیم، راحت‌تر بشود بحث کرد.

باقری: خب، مقداری از این امر به مشخص شدن همه عناصر دخیل در آن وابسته است. بعد می‌توان فهمید که تناسب ادبیات با کدام یک از این عناصر بیشتر یا کمتر است، چون موضوع فقط ادبیات نیست، جامعه ما جامعه‌ای دینی است. همه سئوالها و بحثهایی که وجود دارد، هم در ادبیات مطرح است و هم در علم. خلاصه خیلی از مسائل به

ریخت. یعنی محتوا خیلی هم روی شکل آن تأثیر نمی‌گذارد و شکل آن را به صورت گوه‌ری عوض نمی‌کند. ممکن است قالب خاصی به محتوای خاصی نزدیکتر باشد، ولی این‌طور نیست که از ادبیت اثر کاسته شود. حالا می‌شود از این منظر وارد بحث شد اگر این تعریف ادبیات دینی کودکان و نوجوانان را بپذیریم، در واقع بحث به محتوای آن مربوط می‌شود.

باقری: بسله، ما برای اینکه زیاد حوزه تخصصی را به هم نریزیم، به خودمان اجازه صحبت کردن در زمینه‌هایی که به کارمان مربوط نیست نمی‌دهیم. اول درباره محتوا یعنی ادبیات دینی باید بگویم که بخشی از آن مربوط می‌شود به دیدار کردن افراد از طریق ادبیات. بنابراین، محتوا به نحوی به دینی بودن قضیه مربوط است. من فکر می‌کنم که می‌توانیم سؤال کنیم ما چه عناصری را باید در دینی شدن افراد مورد توجه قرار بدهیم؟ این عناصر به نحوی نقش همان محتوا را بازی خواهند کرد که در آن مورد صحبتی ندارم. منتهی درباره همین قسمت مطالبی را عرض

✎ عقاید دینی همیشه به یک

شکل مطرح نمی‌شوند، چرا که ناظرند بر مسائل، ابهامات و سؤالهایی که پیش پای آنها سبز می‌شوند. بحث توحید، خداشناسی، نبوت و غیره به نحوی اصولی، اعتقادی هستند، ولی طرح و بسط آنها به نحوی وابسته به نوعی نسبت است و برحسب موقعیتهای زمانی و مکانی متفاوت می‌شود.



دین مربوط می‌شود. ولی تدین از آن جهت که عناصر خاصی دارد نسبت این عناصر یا مسائل مختلف می‌تواند متفاوت باشد. مثلاً با ادبیات، علم، فلسفه و یا با چیزهای دیگر ممکن است متفاوت باشد. بنابراین اگر شماری از عناصر را مشخص کنیم، باید بتوانیم دوری و نزدیکی ادبیات را نیز تا حدی مشخص کنیم. من فکر می‌کنم عناصر اساسی دینداری را می‌توان در چهار عنصر خلاصه کرد: یکی مسئله اعتقادات مشخص است. یعنی از هر دینداری انتظار می‌رود که اعتقادات معینی درباره جهان، خدا، انسان و مسائلی از این قبیل اصول عقاید داشته باشد. البته منظورم از این عقاید، لزوماً شکل کلیشه‌ای و سطحی مسئله نیست، بلکه حداکثر انتظار یا حد مطلوب انتظار این است که افراد بصیرتهایی درباره اعتقادات دینی پیدا کنند. این بصیرت هم‌خودش امری نسبی و تاریخی است، چرا که وابسته به پرسشها و دیدگاه‌های رقیب است. شاید شما امروز بخواهید اعتقادات دینی خودتان را مطرح کنید، اما باید بدانید که فضاهای فکری موجود در جهان امروز با مثلاً سیصد سال پیش تفاوت دارد. به بیانی دیگر، عقاید دینی همیشه به یک شکل مطرح نمی‌شوند، چرا که ناظرند بر مسائل، ابهامات و سؤالی که پیش پای آنها سبز می‌شوند. بحث توحید، خداشناسی، نبوت و غیره به نحوی اصولی، اعتقادی هستند، ولی طرح و بسط آنها به نحوی وابسته به نوعی نسبیست است و برحسب موقعیتهای زمانی و مکانی متفاوت می‌شود. بنابراین، منظور اصلی بصیرتی است که در خصوص آنها ایجاد می‌شود. بصیرت هم امری است که نمی‌تواند یک بار برای همیشه رقم بخورد. بصیرت هم یک عنصر است و مثل اکثر چیزها در سطوحی از حداقل تا حداکثر می‌گنجد. بچه‌ها هم که از کودکی شروع می‌کنند در حیطه همین نردبام ترقی می‌کنند. انتظارات ما از اعتقادات یک بچه دوره ابتدایی، نوجوان دوره راهنمایی و

جوان دوره دبیرستان یا دانشگاه به مراتب متفاوت می‌شود. به هر حال این یکی از آن عناصری است که مورد نظر ماست.

عنصر دوم، حالات درونی یا به عبارتی تجربه‌های درونی است که فرد باید آنها را در خودش بیابد تا ما بتوانیم از دینی بودن او صحبت کنیم. منظور از تجربه‌های درونی، همان حالاتی است که معمولاً به انسان دست می‌دهد. این حالات هنگامی رخ می‌دهند که ارتباط با مبدأ، بین فرد و خدا برقرار می‌شود. چه در قالبهای شرعی یا دینی به هنگام دعا، توکل و توسل و... به بیانی دیگر اگر کسی دارای آن اعتقادات باشد، اما این حالات به او دست ندهد، می‌توان گفت که در دینی بودن او لنگشی وجود دارد. ممکن است این لنگش در یکی از پایه‌ها باشد، اما به هر حال این هم یک عنصر اساسی در تدین شدن آنهاست که حالات درونی در فضای عاطفی و هیجانی آنان رخ بدهد.

عنصر سوم، التزام درونی یا ایمان است. التزام درونی را نباید با حالت درونی اشتباه گرفت، چرا که حالت عاطفی در تجربه‌های درونی غالب‌تر است. ولی در التزام درونی نوعی تصمیم و انتخاب وجود دارد. ایمان هم چنین چیزی است و پدیده‌ای انتخابی و مربوط به تصمیم‌گیری انسان است.

● تفاوت ایمان و اعتقادات چیست؟

باقری: اعتقادات، اموری شناختی هستند، اما در ایمان عنصر اراده، انتخاب و تصمیم‌گیری کاملاً مطرح است.

عنصر چهارم، عمل است. عنصر عمل، مثل نماز، روزه و اعمال دیگر می‌تواند فردی یا جمعی باشد. در هر حال، اگر سه عنصر قبلی وجود داشته باشند، ولی این عنصر وجود نداشته باشد می‌توان گفت که در دینی بودن فرد دشواری و مشکلی وجود دارد. این چهار عنصر به طور کلی در ادیان دیگر نیز صادق است.

● با توجه به این عناصر چهارگانه، چند سؤال

یا چیزی را بر دیگری ترجیح دادن، ترس‌ها، امیدها و غیره. این عواطف در دوران کودکی جریان دارند و می‌توانند اشکال دینی پیدا کنند. مثلاً اگر قصه‌ای دینی برای بچه‌ها بنویسید، مخاطب شما حالات هیجانی قصه را به راحتی و خوبی دریافت می‌کند. به عنوان مثال وقتی قصه حضرت موسی (ع) و جریان شکافتن دریا و تعقیب فرعون برای بچه‌ها بیان می‌شود، فضاهای الهایی و عاطفی آن مثل سایر قصه‌ها با شدت و حدت بیشتری درک و دریافت می‌شود. اعمال بیرونی هم که امری قابل مشاهده هستند، از این قاعده مستثنی نیستند. مثلاً کتاب «می‌خواهم نماز بخوانم» خانم سپیده خلیلی جزو همان اعمالی تلقی می‌شود که شکل‌های بیرونی‌اش قابل مشاهده و تقلید و تکرار است.

● قبل از اینکه سؤال دوم را بپرسم، بگذارید برویم سراغ همین بحث. با توجه به اینکه پرداختن به تجربه‌های دینی کاری دشوار است و برای بچه‌ها نیز بحث چندان ساده‌ای به نظر نمی‌رسد، تعداد کتاب‌های دینی خاص این موضوع بسیار اندک است، ولی تا بخواهید در کتاب‌های کودکان بر رفتار و اعمال دینی تکیه شده است. آیا این وضعیت باعث نمی‌شود که ادبیات دینی ما ادبیاتی با تظاهرات بیرونی - اگر نخواهیم از لفظ ریاکارانه استفاده کنیم - باشد؟ از سوی دیگر، با توجه به ویژگی‌های دوره نوجوانی، نمی‌توان خیلی هم بحث اعتقاد و ایمان را برایشان مطرح کرد. تجربه‌های درونی هم چون کاملاً فردی هستند، کمی رازآلود به نظر می‌رسند...

باقری: نه خب، اینها قابل توصیف هستند. عرض کردم که مثلاً من موافق نیستم قابل بیان نباشند، اما این که بیان نشده‌اند امری دیگری است.

● دشوارتر از این است که مثلاً یک شخصیت مذهبی برای بچه‌ها بسازیم که رفتارش متناسب با تعریف رسمی از دین در کشورمان باشد. مثلاً اگر پدری هست باید ریش داشته باشد و

پیش می‌آید که فکر می‌کنم اگر آنها را دسته‌بندی کنیم و پیش برویم بهتر باشد. یکی اینکه به نظر شما در انتقال دین به بچه‌ها کدام یک از این عناصر، اولویت دارند؟ دوم اینکه با توجه به نسبی بودن بعضی از این امور، هسته پایداری که باید به بچه‌ها انتقال بدهیم، چیست؟

باقری: اگر بخواهیم ارتباط این چهار عنصر را با ادبیات کودک در نظر بگیریم، خود به خود دو عنصر اولویت پیدا می‌کنند. با توجه به فضای فکری و روان‌شناختی موجود در کودک عنصر تجربه‌های درونی و اعمال و رفتارها از اولویت خاصی برخوردارند. عنصر اول و سوم یعنی اعتقادات و التزام درونی چون به قابلیت ذهنی و روانی نیاز دارند و مفاهیم انتزاعی مطرح در اعتقادات می‌بایستی فهمیده شوند علی‌القاعده - به لحاظ روان‌شناختی - باید موکول شوند به سنین نوجوانی. البته این موضوع نیز کم و بیش ممکن است در جوامع مختلف متغیر باشد ولی معمولاً حول و حوش دوران نوجوانی اتفاق می‌افتند. بنابراین نمی‌توان اعتقادات را در دوره کودکی به بچه‌ها آموخت مگر اینکه به زبان کودکان بیان شوند که آن هم طبق برداشت خود کودک به دست می‌آید، خود دین نیز همین انتظار را دارد. مثلاً فرض کنید اگر بزرگی خدا را برای کودکان مطرح کنیم، آنها این بزرگی را متناسب با ذهن خودشان به صورت فیزیکی در نظر می‌گیرند. شما هر قدر هم که اصرار کنید این عظمت فیزیکی نیست، کودک نمی‌تواند مفهوم مورد نظر شما را جذب کند. ناگفته پیداست که دین قاعداً نمی‌خواهد از خداوند تصویری این‌گونه به انسان بدهد. و به همین علت آن را موکول به سن تکلیف کرده است. عنصر دوم و چهارم شاید از آن دست عناصری باشند که می‌توان آنها را مطرح کرد. حالا چرا عنصر دوم؟ برای اینکه حالات درونی و عواطف بیشتر در آن موج می‌زند. مثل دوست داشتن، محبت کردن، کسی

انتظار این است که افراد بصیرتهایی درباره اعتقادات دینی پیدا کنند. این بصیرت هم خودش امری نسبی و تاریخی است چراکه وابسته به سؤالا و دیدگاههای رقیب است.

ظاهری و ریاضی و ریاضی دو مفهوم متفاوت هستند. توجه به ظواهر، لزوماً مساوی با ریاضی نیست چون در ریاضی این مسئله وجود دارد که ما عملی را به خاطر حضور دیگری انجام دهیم. در واقع حضور دیگری عنصری اساسی در ریاضی است این امر از لحاظ تربیتی نیز اتفاق می افتد و فقط جنبه دینی ندارد. مثلاً، بچه‌ها در دوران کودکی بسیاری از رفتارهای ظاهری را در خانه یاد می‌گیرند. مسواک زدن قبل از خواب نوعی رفتار است که بچه‌ها آن را از بزرگسالان خود تقلید می‌کنند. آنها حتی اگر درست هم نتوانند مسواک بزنند، این کار را می‌کنند و این کارشان نوعی ظاهری است، ولی توجه داشته باشید که این بچه نه سؤال می‌کند که این چه کاری است و برای چیست و ما هم ممکن است توضیح روشنی به او ندهیم. بچه عملاً در معرض رفتارهایی قرار می‌گیرد که آنها را به تقلید از دیگران انجام می‌دهد یا می‌آموزد که انجام بدهد. این امر خیلی ضروری و اجتناب‌ناپذیر است چرا که بچه بالاخره باید وارد فرهنگ محیط خود شود و نخستین گام او نیز دانستن آداب، حرکات و سکنتاتی است که در رفتارها بیشتر جلوه‌گر می‌شود تا اینکه بدانند درک کند که منطبق این رفتارها چیست، پشتوانه‌اش چیست و دلیلش چیست. اینها ممکن است قابل طرح نباشد. خوب، این حالت شامل رفتارهای دینی هم می‌شود یعنی بخش غالبی از فرهنگ ما ممکن است شامل همین رفتارهای دینی باشد. بچه آنها را از دیگران می‌آموزد و می‌توان آنها را از طریق ادبیات نیز به بچه منتقل کرد. این امر ضرورتاً تبدیل به ریاضی نخواهد شد مگر اینکه عناصر بعدی اضافه شوند. یعنی به نحوی تعمداً یا به صورتی

اگر مادری هست باید چادر داشته باشد و تسبیحی در دستش دیده شود در حال نماز خواندن باشد.
باقری: من اطلاعی ندارم که در ادبیات کودک به این بحث پرداخته‌اند یا نه، ولی اگر هم پرداخته باشند قابل پرداختن هست و جای کار دارد. فرض کنید درباره شکافتن دریا در داستان موسی(ع) یا یک بعد دیگر در همان داستان، وقتی موسی(ع) با همسرش شبانه سفر می‌کند و هوا سرد است و همسر موسی(ع) حامله است، خوب، موسی(ع) از دور آتشی می‌بیند و می‌گوید صبر کن تا بیروم آتش بیاورم گرم شویم، بعد می‌رود به نزدیکی آتش و ناگهان خطابی به او می‌شود و الی آخر. اگر این مضمون را در داستان بیاوریم همین اضطرابها، ترسها، امیدها، بیمها و تجربه‌ها در سایر داستانها هم وجود دارند و چیزی نیست که بگوییم قابل بیان نیست. شما در داستانهای دیگر هم با همین عواطف سروکار دارید.

● همه این بیمها و امیدها که تجربه دینی نیستند. **باقری:** درست است، ولی تجربه‌های دینی مورد بحث ما از این سنخ هستند.

● و اینها قابل طرح هستند؟

باقری: بله، در داستانهاییتان شاید جذابترین نافذترین مایه‌های ادبیات در خلال همین امواج سیر می‌کند، لذا اگر عنصر دینی بودن را از میان آنها بگزینیم البته در داستانهایی که این بعد در آنها بارزتر است کاملاً قابل بیان و توصیف هستند مگر اینکه موانع فنی داشته باشند که به حوزه تخصص من مربوط نمی‌شود. اما در خصوص ظاهری ادبیات یا ریاضی آن و اینکه آیا می‌شود از آن پرهیز کرد یا خیر، باید بگویم

❗ نمی‌توان اعتقادات را در دوره کودکی به بچه‌ها آموخت مگر اینکه به زبان کودکان بیان شوند که آن هم طبق برداشت خود کودک به دست می‌آید.

داریم که باید همان را منتقل کنیم؟ در این کس و قوس، وظیفه هنرمندانی که دغدغه انتقال دین به بچه‌ها را دارند، چیست؟

باقری: مفهوم نسبیت را شاید بتوان به دو صورت در نظر گرفت: یکی به این صورت که اگر فرض کنیم معرفت دینی در زمانهای مختلف به صور مختلفی درمی‌آید، اینها را با هم مقایسه کنیم. آن وقت اگر مقیاس اینها با هم منجر به تباین آنها شود، یعنی منجر به این فرض شود که واحدهای معرفت دینی در زمانهای مختلف نسبت به هم متباین هستند و هسته مشترک مورد نظر وجود ندارد، باید بگویم این نوعی نسبیت است. شاید بعضی از کسانی که می‌گویند معرفت دینی در تطوّر بوده و نسبی است، اشاره به چنین تصویری دارند.

نسبیت دوم این است که بگویم این واحدها نسبت به هم متفاوت هستند. بنابراین تحول و تطوری رخ می‌دهد، ولی رابطه اینها با هم رابطه تباین نیست بلکه رابطه فرایندگی تداخل چشمگیر است که فقط تکرار نمی‌شود، چرا که در زمانهای مختلف بسط پیدا می‌کند یا محدود می‌شود. این هم مفهوم دیگری از نسبیت است که براساس آن می‌توان گفت معرفت دینی امروز ما نسبت به صد سال پیش، متفاوت است چون در برابر سؤالهای جدید، ابهامهای جدید و بحثهای جدید قرار دارد. معنی این گفته آن نیست که معرفت دینی ما به صورت تباینی متفاوت است و مثلاً به دنیای دیگری تعلق دارد.

● یعنی هسته مشترکی دارد.

باقری: بله، ولی متناسب با موقعیتی جدید، جنبه‌ای تازه به آن افزوده یا از آن کاسته شده

غیرطبیعی عناصر بعدی را وارد کنیم تا این اتفاق بیفتد و الا خود به خود این اتفاق نمی‌افتد.

● در اینجا دو مشکل پیش می‌آید: یکی اینکه اگر این اتفاق در دوره بعدی یعنی در زمان سیر از ظاهر به باطن نیفتد خوب است، چرا که در سنین پایین‌تر قابل توضیح است ولی اگر نوجوان شد یا در اواخر سن کودکی او باز هم به این پوسته دینی بپردازیم، بیم این می‌رود که محتوا حذف شده و به همین پوسته ظاهری قناعت شود.

باقری: در این شکی نیست. من عرض کردم که عناصر بعدی همواره در کمین هستند. یعنی همین‌طور که کودک به سنین نوجوانی می‌رسد، این عناصر می‌بایستی از کمین خارج شوند. موضوع دقیقاً وقتی که ادبیات نوجوان را در نظر بگیریم فرق می‌کند، چرا که عناصری تازه وارد جریان شده‌اند. مثلاً در ادبیات نوجوان می‌بایستی اصول اعتقادات و عنصر التزام درونی را جلوه‌گر کرد، چرا که درست همین جاست که ظاهرگرایی را باید به نوعی باطن و ظهور باطن و بواطن این امور تبدیل کرد. به این ترتیب از قشری‌گری خاصی که زمانی اجتناب‌ناپذیر بوده، می‌توان فراتر رفت.

● برمی‌گردم به بخش دوم سؤال خودم که داشت یادم می‌رفت.

در سالهای اخیر، بحث‌هایی که در مورد معرفت دینی و این‌گونه امور در گرفته است نگرانی‌هایی را در سطح کشور به وجود آورده است. اگر شناخت ما از دین نسبی و متغیر است و به پیش‌فهم‌ها و پیش فرض‌های ما بستگی دارد، از هسته پایداری که می‌خواهیم به نام دین به بچه‌ها منتقل کنیم آیا چیزی باقی می‌ماند که در همه زمانها بگویم این دین است یا نه در هر زمانی چیزی به اسم دین

است. من در سؤال شما، نوعی نگرانی احساس کردم. ببینید! برای تشخیص این دو نوع نسبیت از هم عملاً دچار مشکل می‌شویم. بحث‌های مطرح شده مورد اشاره شما نیز عموماً بین این دو نوع نوسان دارند. کسانی که بحث معرفت دینی و تطور آن را مطرح کرده‌اند بین این دو قطب نوسان دارند. بعضی‌ها نیز در آن واحد در قطب اول و قطب دوم قرار دارند. خود من با شکل اول نسبیت یعنی تطور تباینی معرفت موافق نیستم. چنین چیزی شاید نه قابل دفاع باشد و نه اتفاق افتاده باشد.

● در واقع وقتی از انتقال دین به کودکان گفت‌وگو می‌کنیم یکی از پیش فرض‌های اساسی ما باید این باشد که این هسته مشترک وجود دارد، چرا که اگر نداشته باشد فکر می‌کنم خود بحث کار بی‌موردی باشد.

باقری: مفهوم دینی بودن هم واقعاً مورد سؤال قرار می‌گیرد. یعنی اگر دین و محتوای آن بتواند تا این حد وابسته به پیش فهم‌های متفاوت باشد که صورتهای متوالی پیدا کند، به قول شما دیگر چیزی از دین باقی نمی‌ماند تا درباره‌اش بحثی صورت بگیرد، چرا که فقط پیش فرضها هستند که دین را رقم می‌زنند، در صورتی که قرار بود پیش فهم‌ها در فهم ما از دین دخالت کنند. یعنی دین باید چیز مسعینی باشد تا ما با پیش فهم‌های مختلف، برداشت‌های نسبتاً متفاوتی از آن پیدا کنیم. اگر بین اینها رخنه‌های عظیمی وجود داشته باشد، پیش فهم‌ها حاکم می‌شوند نه اینکه خود دین در معرفت آن نقشی داشته باشد.

● ما می‌خواستیم براساس همین موضوع به طور جدی‌تر وارد بحث ادبیات شویم که شما با اشاره‌تان به تخصصی بودن بحث مانع شدید، اما از زاویه‌ای دیگر وارد بحث شویم. ببینید آقای دکتر شما با توجه به بحث‌هایی که در گذشته کرده‌اید، مطمئناً به این نکته قائل هستید که نسل قبل ما، در واقع کودکان و نوجوانان

نسل دیگری غیر از نسل ما هستند و قطعاً در برداشت‌هایشان از هستی، دین و هر چیز دیگر، حق دارند که با ما تفاوت داشته باشند - البته نمی‌گویم که الزاماً متفاوت هستند - خوب، وقتی از دین و آموزش دین صحبت می‌کنیم، در واقع می‌خواهیم برداشت‌ها و هنجارهای خودمان را به آنها منتقل کنیم. وقتی از تربیت دینی گفت‌وگو می‌کنیم، در واقع می‌خواهیم نسلی را بار بیآوریم که مثل ما به دین نگاه کند و مثل ما متدین باشد، همین باعث عدم جذابیت ادبیات دینی برای آنها می‌شود. این حرفم متکی به هیچ تحقیق و پژوهشی نیست اما فکر می‌کنم که عدم استقبال آنها در بیشتر مواقع ناشی از انتقال دیدهای ما به آنهاست.

باقری: که چی؟

● یعنی در واقع تفاوت‌هایی با آنها داریم که نمی‌خواهیم آنها را لحاظ کنیم. به بیانی دیگر، در واقع می‌خواهیم فرامین مقدری را که خودمان آنها را قبول داریم، به طور درستی به آنها تحمیل کنیم.

باقری: در اینجا سؤال ما معطوف می‌شود به تأثیر جنبه تربیت بر تربیت دینی. این سؤال هم واقعاً پرسیدنی است که با آوردن واژه تربیت، آیا تعینات خاصی ظهور می‌کند؟ من فکر می‌کنم پاسخ مثبت است، یعنی تربیت ارتباطی ویژه است با مختصات معین بین دو نسل که می‌تواند با شکل‌های دیگر تربیت متفاوت باشد.

● اجازه می‌خواهم سؤالی را مطرح کنم. آیا ادبیات می‌تواند ابزاری برای تربیت باشد؟ بسیاری از دست‌اندرکاران تولید ادبیات، تمایلی به پذیرفتن ادبیات ابزاری یا ابزار شدن ادبیات ندارند. یکی از انتقاداتشان به نقد تربیتی و نقد اخلاقی این است که این نوع نقدها ادبیات را بیش از حد لازم ابزار خود می‌بیند.

باقری: در واقع دو سؤال پرسیدند که باید

چیزهایی را به آنها منتقل می‌کنیم. این کار ممکن است در جاهایی اجتناب‌ناپذیر باشد بویژه در اوایل کار، ولی اگر بخواهد برای همیشه و در تمامی موارد به همین صورت ادامه یابد، فعالیت تربیتی انجام نداده‌ایم القای تحمیلی نیز چون به اجبار می‌خواهیم انجام رفتارهایی را از دیگران ببینیم، در حکم تربیت نیست به عقیده من در تربیت هم چهار عنصر اساسی وجود دارد که آن را از مفاهیم مشابه جدا می‌کند. یکی این است که در تربیت عنصر دانشی و تبیینی جریان دارد. یعنی شما اگر به هنگام انتقال گنجینه خودتان - حالا اسمش فرهنگ باشد یا هر چیز - به نسل بعدی آن را با تبیین و دانش همراه کنید، یکی از عناصر تربیت را رعایت کرده‌اید.

عنصر دوم، حرکت درونی است. یعنی تغییری که در جریان تربیت رخ می‌دهد با انگیزه‌های درونی همراه است، ولی در شکل‌های تحمیلی، تلقینی و تکراری، موتور حرکت تربیت در بیرون از فرد قرار دارد. یعنی پدر، مادر یا مربی با مطرح کردن نظرات یا اعتقاداتشان فرد را با خود همراه می‌کنند، ولی به محض اینکه محیط و موقعیت دگرگون شود، چون دیگر از موتور حرکت خبری نیست، حرکت فرد نیز متوقف می‌شود. این در حالی است که در جریان تربیت انتظار داریم فرد نوعی جوشش درونی پیدا کند. لذا اگر این جوشش درونی پیدا نشود، تربیت رخ نداده و چیز دیگری اتفاق افتاده است.

عنصر سوم عنصر معیارهاست، یعنی فرد علاوه بر اینکه مسائل برای او تبیین می‌شوند، باید معیارهای مطلوبیت و عدم مطلوبیت آنها را دریابد. ناگفته پیداست که این عنصر را در دیگر شکل‌های مشابه تربیت مثل تحمیل یا تلقین نمی‌بینیم. تربیت باید رابطه‌ای متقابل باشد به طوری که معلوم شود بر چه اساس، مبنای چه معیاری، چیزی را مطلوب یا نامطلوب می‌دانیم. این چیز

مستقلاً به آنها بپردازیم. من با اجازه شما اول قسمت تربیت را توضیح می‌دهم و بعد می‌پردازم به سؤال دوم شما. عرض کردم که نوع ارتباط دو نسل، نسل پیشین و کودکان آنها می‌تواند در شکل‌های مختلفی آشکار شود بعضی رابطه‌ها از حیث ارتباط آنها با تربیت، شبیه تربیت هستند، مثل تلقین که رابطه‌ای خاص بین نسل بزرگ و نسل جدید است. در این نوع رابطه، معمولاً داشته‌های خودمان را به دیگران منتقل می‌کنیم و عده‌ای ممکن است آن را با تربیت یکی بگیرند. مثلاً ما به عنوان نسل پیشین، اعتقاداتمان را به صورت تلقینی به نسل جدید منتقل می‌کنیم بعضی‌ها آمده‌اند و این نوع انتقال را تربیت تلقی می‌کنند در حالی که تلقین و تربیت مفهومی واحد ندارند. در مباحث فلسفه تعلیم و تربیت هم در خصوص این دو مفهوم بحث‌های زیادی صورت گرفته که آیا واقعاً هم سنگ یکدیگرند یا اینکه با هم تفاوت دارند. نظرها غالباً به این سمت است که اینها دو مفهوم متفاوت هستند، زیرا در تلقین اعتقاداتی را بدون تبیین و یا دفاع از آنها منتقل می‌کنید آن هم تنها با استفاده از فشار اختلاف فازی که بین نسل پیشین و نسل جدید وجود دارد.

● در واقع به صورت تحمیلی.

باقری: نه، در تلقین جنبه تحمیلی وجود ندارد در واقع با استفاده از حجبتی که برای کسی قائل هستیم و به همین اعتبار حرف او را می‌پذیریم نه به اعتبار صحت یا استحکام مطالبش. مثلاً همین که می‌گوییم فلانی متخصص این فن است، سخنانش پذیرفته می‌شود، اما این پذیرش برای عده‌ای کافی نیست و جنبه تلقینی دارد. حالا اگر آمدم و اعتقاداتمان را با این شیوه منتقل کردیم آن هم با فشار پتانسیل ناشی از اختلاف فاز موجود بین دو نسل، عمل ما در واقع تربیت تلقی نمی‌شود حتی اگر شیوه ما استفاده از تکرار باشد، در واقع با قرار دادن بچه‌ها در معرض کارهای تکراری،

مطلوب می‌تواند رفتار مطلوب حالتی مطلوب و حتی اندیشه‌ای مطلوب باشد. در هر حال، معیارها باید بارز شوند. این در حالی است که در شکل‌های قبلی به نوعی بر پنهان کردن معیارها اصرار می‌شود. یعنی شما در تلقین و تحمیل گاهی اوقات سعی می‌کنید که معیارها را مخفی نگه دارید تا برگ برنده دستتان باشد. عنصر چهارم، نقد و نقادی است. اتفاقاً - به خاطر همین عناصر سه‌گانه است که عنصر چهارم ممکن می‌شود، یعنی شما وقتی کار را با تعیین، معیار و حرکت درونی همراه کرده باشید، عنصر نقد خود به خود به میان می‌آید، چرا که اگرچه نسل پیشین معیارها را می‌دانند، ولی معلوم نیست که وضع خودشان کاملاً منطبق بر آنها باشد، در نتیجه نقد در جریان تربیت ضروری می‌شود. ما معیارها را معرفی کرده و انتقال داده‌ایم و خودمان هم ممکن است کاملاً با آنها منطبق نباشیم بنابراین خود به خود نوعی قیاس و مقایسه به وجود می‌آید و نسل جدید را در معرض سؤال‌هایی و نقدهایی نسبت به نسل پیشین - در اعتقادات، رفتارها و یا حالاتشان - قرار می‌دهد. اتفاقاً در همین جا سؤالی در تربیت

مطرح می‌شود که آیا نسل گذشته می‌خواهد نسل جدید را به تکرار آنچه که خودش هست وادارد؟ و اگر نه با چه پشتوانه‌ای؟ اگر بگوییم نه، چه اقتضایی در تربیت وجود دارد که این قضیه را زمینه‌سازی کند؟ در واقع این مسئله روشن می‌شود که اگر بتوانیم معیارها، تبیین و تحرک درونی را در تربیت ایجاد کنیم، نقد نیز ضرورتاً ظهور می‌کند و هنگامی که نقد ظهور کرد، حاصلش تفاوت است. وقتی که نسل جدید بتواند نسل پیشین را مورد نقادی قرار دهد، در واقع گامی فزاینده و با او متفاوت خواهد شد. و به این ترتیب پارادوکسی در تربیت مطرح می‌شود مبنی بر اینکه آیا می‌خواهیم نسل آینده را مثل خودمان کنیم یا اینکه آنها باید کار خودشان را بکنند و زمان خودشان را درک نمایند؟ این پارادوکس می‌بایستی با تربیت حل شود نه با تحمیل، تلقین یا تکرار.

● بر این اساس، ادبیات کودک ما در حوزه دین بیشتر تلقین است نه تربیت.

باقری: بله، می‌توان بررسی کرد واقعاً دید که ادبیاتمان بیشتر به شکل تحمیل یا تلقین و این

پارادوکسی در تربیت مطرح می‌شود مبنی بر اینکه آیا می‌خواهیم نسل آینده را مثل خودمان کنیم یا اینکه آنها باید کار خودشان را بکنند و زمان خودشان را درک نمایند؟ این پارادوکس می‌بایستی با تربیت حل شود نه با تحمیل، تلقین یا تکرار.



را نمی‌برد به سراغ این سؤال که شمای نویسنده به چه دلیل می‌گویید چنین است؟ ما فقط بازگردانی می‌خواهیم که باید انجام شود در حالی که عملاً هم از سوی نویسنده، هم از سوی معلم و هم از انتظاری که شاگرد از خودش دارد، دقیقاً تلقین صورت می‌گیرد نه تربیت، ما باید دانش‌آموز را واقعاً در معرض این سؤال قرار دهیم که اگر این مکاتب مشکل دارند، اصولاً چه هستند و مشکلاتشان چیست.

● از نظر حوزه تأثیر هم فکر نمی‌کنم تأثیر در از مدت داشته باشد.

باقری: اصلاً تأثیری نمی‌گذارد. کافی است که همین دانش‌آموز با فردی معتقد با فرویدیسم و یا مطلع از چم و خم آن مواجه شود، آنجاست که بنای پوشالی شما به سرعت فرو می‌ریزد، چرا که برای اولین بار می‌شنود فروید چه گفته و در لابه‌لای گفته‌های او نکات جالب و شنیدنی بسیاری وجود دارد. مثلاً شما هر وقت بخواهید نویسنده یا صاحب فکر دیگری را جارو کنید، چون منطبق تلقین این‌طوری است، به جای تفکیک قضایا و نقد و بررسی آنها، فوراً جارو می‌کنید ولی این بنا در موقعیت واقعی بلافاصله فرو می‌ریزد در بحث‌های دینی هم همین‌طور است، یعنی اگر بخواهیم اعتقادات دینی را هم بر همین مبنا بنا کنیم، معلوم است که استحکامشان در برابر شرایط متفاوت تا چه حدی است.

● یادم آمد اشاره‌ای بکنم به تحقیقی که درباره کتابهای کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان صورت گرفته بود. در این تحقیق، ۷۲ عنوان از کتابهای کانون بررسی شده و نتیجه‌ای تقریباً مشابه فرمایشات شما گرفته شد. اولاً تمام تلاش این کتابها مبتنی بر این بود که نسلی بسازند شبیه نسل قبلی با همان هنجارهای پیشین. به لحاظ ساختاری هم ساختاری اقتدارگرایانه داشتند.

طور چیزها حرکت کرده است. حتی در حوزه تعلیم و تربیت هم همین‌طور است. شما دقت کنید که معلم‌های ما در مدرسه چکار می‌کنند. کار معلم را که ارزیابی کنید ممکن است به این نکته برسید که دانش در حال تلقین است. یعنی حرفها و اعتقادات دینی خود را که بیان می‌کند تنها به ضرب و زور اینکه «من می‌گویم چون که معلم هستم» - فشار اختلاف فاز - آنها را به شاگردانش تحمیل یا الزام می‌کند. ناگفته پیداست که این شیوه، تربیت به حساب نمی‌آید.

● اگر از این زاویه به کتابهای درسی مدارس نگاهی بیندازیم، چه نتیجه‌ای خواهیم گرفت؟

باقری: اتفاقاً گاهی اوقات کتابهای درسی و بویژه کتابهای دینی را نگاه می‌کنم و به همین خاطر می‌توانم این مسئله را برای شما مستند کنم. به تازگی درباره کتاب تاریخ معاصر (فکر می‌کنم) دوم دبیرستان، با یکی از دانش‌آموزان صحبت می‌کردم. نویسنده، مکاتب قرن بیستم را معرفی کرده بود. از جمله فرویدیسم، مارکسیسم و غیره را. سپس هر کدام را مورد نقد قرار داده و وارد این مقوله شده بود که به دین نیاز داریم. انتقادش هم این بود که این مکاتب فکری به اصطلاح فریبنده هستند و انسان را گمراه می‌کنند، پس ما به دین نیاز داریم. در این میان، نقد ایشان خیلی جالب بود. چرا که دقیقاً شاید در چهار یا پنج سطر این دو مکتب فکری را به صورتی بسیار سطحی و بدون هرگونه بحث تبیینی - که مثلاً اگر می‌گوییم فرویدیسم مشکل دارد به این یا آن دلیل است - و تنها با ذکر اینکه انسان را گمراه می‌کند به نقد کشیده بود. این دقیقاً همان تلقینی است که من عرض کردم، یعنی شما بدون تبیین و بدون معیار، چیزی را بیان و تکرار می‌کنید و چون از دانش‌آموز انتظار می‌رود که او هم می‌داند که از او انتظار می‌رود اینها را بخواند و بازگردان کند، مطلب را به او منتقل می‌کنید. عملاً فضای کلاس هم دانش‌آموز

باقری: تحکمی.

● بله، در آنها شدیداً با عناصر دنیای جدید مخالفت می‌شده و فکر می‌کنم این قابل تعمیم به بقیه ادبیات کودک هم باشد بخصوص که بیشتر مراکز دولتی بر ادبیات کودکان تسلط دارند. آنها تعریفی رسمی از ادبیات، دین و تربیت دارند.

باقری: باید هم به اینجا متوجع شویم، اگر بازبینی دقیقی صورت بگیرد، آشکار می‌شود که آثار مکتوبی که به شکل ادبیات یا متون درسی بین نسل گذشته و جدید در حال دادوستد است و یا بهتر بگوییم در حال فروش است، تا چه حدی تربیتی هستند. در بسیاری موارد اثری از عناصر چهارگانه تربیت نیست و یا آنقدر ضعیف هستند که به چشم نمی‌آیند.

● مشکلی که در کتابهای مذهبی وجود دارد این است که به نحوی جنبه قداست به آنها داده می‌شود و موضوع جنبه تقدس پیدا می‌کند. مخاطب کتاب هم به هر حال جزیره نیست و در جغرافیای زندگی می‌کند که مدرسه هست، تلویزیون هست و چیزهای دیگر. شرایط جامعه هم به گونه‌ای است که در واقع امکان نقد بویژه نقد کتابهای مذهبی فراهم نیست. اینجاست که این امر به خودش هم مشتبه می‌شود که کتابهای مذهبی را با مذهب یکی بگیرد.

باقری: بله، این مسئله وجود دارد. برنامه‌ای به قول اصحاب تعلیم و تربیت «برنامه درسی پنهان» به جز برنامه درسی صریح وجود دارد. این برنامه در همین امور ضمنی خودش را آشکار می‌کند. ممکن است که صریح هم نکویند که نقد

نیست یا انتقاد نیست، ولی تمام عوامل طوری چیده شده که این مسئله را ایجاد می‌کند. این مسئله واقعاً احتیاج به بازبینی دارد که اگر مثلاً نویسندگانی کتابی را می‌نویسد یا از زبان معلم دینی مطالبی در کلاس بیان می‌شود زمینه نقدپذیری آنها با توجه به معیارهایی روشن فراهم شود. یعنی نظام تعلیم و تربیت خود را متکفل ببیند که این زمینه‌سازی را بخشی از کار خویش قلمداد کند. در غیر این صورت، افراد در جاهایی که نقد و به کارگیری معیارها برای بازشناسی به دردمان می‌خورد، وامی‌مانند. می‌خواهم اشاره‌ای بکنم به صحنه‌ای که در جنگ صفین پیش آمد. افرادی آمدند پیش حضرت علی(ع) و گفتند که ما واقعاً مانده‌ایم مات و مبهوت چرا که طرفین متخاصم همه مسلمان هستند، واقعاً چه باید کرد؟ امام(ع) در پاسخ گفتند: «اعرف الحق تعرف اهلته». تو در واقع باید حق را بشناسی بعد اهل حق را پیدا کنی. این یعنی حرکت از معیارها به سوی مصداق‌ها. اگر ما معیارها را ندهیم، جایی که فرد می‌بایستی مصداق‌های مشابه را بازشناسی کند، دست خالی می‌ماند و این خیلی خطرناک است؛ خطرناک برای تدین اوست همچنانکه در جنگ صفین اتفاق افتاد.

● من حس می‌کنم نوعی نگرانی از نقد در میان کسانی که دغدغه‌شان انتقال دین به بچه‌هاست، وجود دارد. شاید نگران این هستند که مبادا اگر مخاطبان امکان نقد پیدا کنند، همه چیز را از دست بدهند. به راستی چه راهکاری می‌توان یافت که ضمن بر طرف کردن این نگرانی‌ها، مشکلات و

ما - به عنوان نسل پیشین - اعتقاد اتمان را به صورت تلقینی به نسل جدید منتقل می‌کنیم. بعضی‌ها آمده‌اند و این نوع انتقال را تربیت تلقی می‌کنند، در حالی که تلقین و تربیت مفهومی واحد ندارند.

تکرانی‌های عمیق‌تری ایجاد نکند؟

باقری: همان‌طور که عرض کردم، نقد نیاز به معیار مشخص دارد. یکی از کارهایی که دین می‌کند دادن معیارهاست. مثلاً روابط انسانی و اجتماعی را با معیارهایی می‌سنجد. حال اگر روابط با آن معیارها هماهنگ بود، مطلوب هستند و اگر نبود، قابل اشکال و انتقاد. حداقل کاری که می‌توانیم برای دینی کردن افراد بکنیم این است که این معیارها را بارز کنیم یعنی به جای اینکه فقط رفتارهای خودمان را القا کنیم و بچه‌ها را در معرض آنها قرار دهیم، بیاییم آنان را با معیارها بسنجیم. اتفاقی که در اینجا می‌افتد این است که دینداران - یک نسل دین‌دار - بیشتر محافظه‌کاری‌اش نسبت به خودش است تا نسبت به اصل دین، چون خود افراد از معیارها فاصله دارند. می‌گویند اگر معیارها را مطرح کنیم اولین آماج انتقاد خودمان هستیم. توجه می‌کنید؟ خب، این که دیگر به دین مربوط نیست و تا اینجا به دیندار مربوط است، یعنی دیندار برای محافظت خودش معیارهای نقد رفتار و اندیشه و این جور چیزها را که خود دین آنها را معرفی کرده است، وارد قلمرو تربیت نمی‌کند.

● بگذارید درباره ادبیات هم سؤالی بپرسم.

باقری: یک سؤالی هم قبلاً پرسیده بودید که گویا یادتان رفته، البته من یادم نرفته.

● چه بود؟

باقری: نقش ابزار ادبیات. شاید هم می‌خواهید بعداً آن را مطرح کنید.

● بگذارید درباره ادبیات دینی بحثی بکنیم بعد نوبت به آن می‌رسد.

من اشاره‌ای کردم به تعریفهایی که از ادبیات می‌شود، خب، اینها در چارچوبهای نظری خاصی است که ذیل دینی کردن علوم انسانی تلقی می‌شوند. مثلاً به نظر شما خود مفهوم هنر دینی و ادبیات دینی برای کودکان و نوجوانان - فرقی نمی‌کند برای بزرگسالان یا برای کودکان و نوجوانان - به چه معنایی است؟

باقری: بله این همان‌طور که می‌فرمایید یک ارتباط و وسیع‌تری را مورد توجه قرار می‌دهد که بین دین و یک مقوله دیگری برقرار می‌شود که اینجا بحث ما بین هنر و دین است و معقولیت و مقبولیت عنصری یا مقوله‌ای مثل هنر دینی اینجا مورد بحث است که آیا از چنین چیزی می‌شود صحبت کرد یا نه.

اگر بخواهیم برای هنر دینی معنای مقبولی بیابیم که هم از نظر دینی و هم به لحاظ هنری قابل قبول باشد، محتاج به چند پیش فرض هستیم. اول اینکه از هنر تصویری داشته باشیم که بتواند نوعی تعمد را در خود بگنجانند. قبلاً گفته‌ام اگر بگوییم هنر یا تجربه هنری امری است که در واقع خود هنرمند هم توسط آن غافلگیر می‌شود، یعنی هیچ‌گونه تعمد و هدفگیری در آن نیست بلکه یکمرتبه مثل بارش باران و به حالتی خود به خودی در ما می‌جوشد، بعد هم منتقل می‌شود به زبان نوشته و می‌شود قطعه‌ای شعر. تصور دیگر این است که اگر هنر تا این حد جنبه ارتجالی و خودانگیخته داشته باشد که تعمد و هدفجویی در آن راه پیدا نکند، دیگر مجالی به ما نمی‌دهد تا درباره هنر دینی صحبت کنیم مگر اینکه بگوییم در

در تربیت عنصر دانشی و تبیینی جریان دارد. یعنی شما اگر به هنگام انتقال گنجینه خودتان - حالا اسمش فرهنگ باشد یا هر چیز - به نسل بعدی آن را با تبیین و دانش همراه کنید، یکی از عناصر تربیت را رعایت کرده‌اید.

۵ اعتقادات، اموری شناختی هستند، اما در ایمان عنصر اراده، انتخاب و تصمیم‌گیری کاملاً مطرح است.

عنصر تعمد و هدف‌جویی می‌تواند نقش خاص خود را بازی کند. البته این صحبت من مانع از این نیست که چیزهایی به نام هنر دینی هم داشته باشیم که صورت‌های ناموجه و به اصطلاح قابل انتقاد این بحث باشند. آنچه که به عنوان هنر دینی بیان شود، لزوماً صورت مقبول قضیه نیست و به این ترتیب به نظر می‌رسد که می‌تواند ارتباطی میان هنر هنرمند و دینی بودن او برقرار شود.

● در واقع این تعمدی بودن در حوزه ادبیات کودک، مضاعف می‌شود چرا که مخاطب مشخصی هم وجود دارد که حدود توانایی و تجربه و دانش او مشخص است و ما را ملزم می‌سازد به گونه‌ای بنویسیم و مطالبمان را بیان کنیم که او بفهمد و برایش جذاب هم باشد.

باقری: مضاعف می‌شود، بله. یعنی عملاً اینجا عنصری دیگر یعنی مخاطبی پیدا می‌شود که ما می‌خواهیم به فضای فکری خودمان قالب و شکل مشخصی داده و به او برسانیم. لذا عنصر تعمد مضاعف می‌شود و این هم اجتناب‌ناپذیر است.

● در این حوزه، هنر دینی هم قابل وصول‌تر است. باقری: البته، اما با تمام این حرف‌ها عناصری که وارد هنر می‌شوند می‌توانند شکلی مذموم به آن بدهند. این موضوع به جای خودش باقی است یعنی ضرورت عنصر تعمد نه به این معناست که ما بتوانیم آن را به هر صورتی که بتوانیم وارد هنر کنیم. این نکته، خیلی ظریف است، یعنی ما باید نسبت و مرزهایشان را طوری مشخص کنیم که لطمه‌ای به هم نزنند.

● یعنی تا جایی که گوهر هنری و دین حفظ شود. باقری: گوهر هنری و نیز گوهر دینی هر دو بتوانند محفوظ بمانند. ما این ظرافت را در ترکیب‌های دیگر هم داریم. یعنی آنجا که می‌خواهیم

هنر در حالی که تجربیاتی رخ می‌دهد، جنبه‌های تعمدی و جستجوی مطلوب و هدف قابل تصور است. پیش فرض دوم اینکه مجموعه معرفت‌ها و تجربیات دینی را که دین عرضه می‌کند به گونه‌ای در نظر بگیریم که پهلو به پهلو تجربیه‌های هنری باشند. در واقع نسوعی ارتباط میان معارف، اندیشه‌ها و تجربه‌های دینی از یک سو و آنچه که هنرمند به آن مشغول است از سوی دیگر برقرار شود تا بتوانند دادوستد کنند. یعنی دین آن قدر محدود و جدا تعریف نشود که هیچ ارتباطی با این مقوله نداشته باشد. من فکر می‌کنم می‌توان به این نتیجه رسید که هنر هم جوهره‌ای دارد که عنصر تعمد و هدف‌جویی خواه ناخواه در آن ملحوظ می‌شود، حتی اگر عده‌ای طفره بروند.

● به هر حال گرایش‌های فکری هنرمند در آثار ادبی‌اش لحاظ می‌شود.

باقری: بله، حتماً روندهایی را تعقیب می‌کند. البته نمی‌شود گفت که انسان در تمام عمرش از روند واحدی پیروی می‌کند و این نشان می‌دهد که عنصر تعمد و هدف‌جویی در هنر جلوه‌گر می‌شود. از سوی دیگر این هم مجموعه پیچیده‌ای است که در آن مسائل مختلفی ظهور می‌کنند مثلاً از برخی مفاهیم و مضامین علمی گرفته تا مضامین و قالب‌های هنری. شکل و شمایل قرآن و مفاهیم و مضامین آن نشان می‌دهد که ارتباط متقابلی با حوزه‌های هنر و دیگر حوزه‌ها دارد. اگر رابطه دین و هنر این طوری باشد، می‌توان گفت که هنر دینی در شکل موجه آن می‌تواند چنین چیزی باشد که فردی از معرفت‌های دینی بهره‌ای گرفته باشد، بعد این بهره در تجربه‌های هنری‌اش دخالت ورزد و حاصل این ترکیب و ترکیب سنتزی باشد که ما به عنوان هنر دینی از آن یاد می‌کنیم: هنری که در آن

✎ عنصر سوم معیارهاست، فرد علاوه بر اینکه مسائل برای او تبیین می‌شوند، باید معیارهای مطلوبیت و عدم مطلوبیت آنها را دریابد.

از علم دینی صحبت کنیم - چون خود من در این زمینه بیشتر کار کرده‌ام - به فرض از روان‌شناسی اسلامی که بخشی از علم دینی است، همان ظرافت برایمان مطرح می‌شود. شما اگر اندکی این طرف و آن طرف حرکت کنید و سهم هر کدام از دین یا علم را مراعات نکنید، معجونی از آب درمی‌آید و حشتناک که قابل تحمل نیست.

● البته وقتی ما از منظر انسانی دیندار بحث می‌کنیم هنر دینی معنا پیدا می‌کند. اگر کسی اعتقادی نداشته باشد و بخواهد هنر دینی بیافریند چه؟

باقری: امکان‌پذیر نیست، تا آنجایی که به فرد غیردیندار مربوط می‌شود این بحث این طوری قابل مطرح شدن است که بگوییم هنر نمی‌تواند خنثی باشد چنانکه هنرمند نمی‌تواند خنثی باشد.

هنرمند انسانی جهت‌گیر است و عنصر تعدد در حیات او وجود دارد و هنرش هم آغشته به این مسئله می‌شود. بنابراین ما هنر خنثی نداریم چنانکه علم خنثی نداریم. درست است که علم عینی

است ولی معنی عینیت آن خنثی بودن نیست. مادر علم و هنر سوگیری‌های مختلفی داریم، که قابل اجتناب و انتقاد هستند اگر شما به دانشمندی بگویید قبل از اینکه فرضیه‌تان را در آزمایشگاه

بررسی کنید نباید جوابش را مشخص سازید، سوگیری قابل انتقاد و قابل اجتناب انجام داده‌اید ولی سوگیری‌هایی هم وجود دارند که نه قابل اجتناب هستند و نه قابل انتقاد و آن سوگیری‌های

مقدماتی و مبنایی کار است یعنی یک دانشمند حتماً در فضایی فکری فکر می‌کند. در خلاء که نمی‌شود فکر کرد.

● موضوعش را از آن فضای فکری می‌گیرد ولی در روش‌ها که دیگر...

باقری: آن هم یک سری التزاماتی دارد. ببینید شما خودتان باید بپذیرید که روش تجربی ترجیح بر روشهای دیگر دارد. یعنی یک ارزش‌گذاری اولیه انجام می‌دهیم، بنابراین با یک سلسله تعهدات وارد حوزه علم می‌شویم. همان طور که با یک سری تعهدات وارد حوزه هنر می‌شویم. سوگیری هنرمند هم دو نوع است. یک سری سوگیری‌های قابل انتقاد و اجتناب که گفتم غلیظ و شدید شدن عنصر دینی در اثر هنری قابل انتقاد و اجتناب است. اما اینکه بخواهیم بگوییم هنرمند باید کاملاً از هر رنگ تعلق شسته و بری باشد، این دیگر امکان‌پذیر نیست و این نوع سوگیری اجتناب‌ناپذیر است. یعنی انسان در جهان فلسفی است که مسیری را اتخاذ می‌کند و اگر این کار را نکند نه انسان است نه هنرمند و نه عالم. ما نمی‌توانیم چنین چیز بی‌تعینی را تصور کنیم. پس اگر این طوری باشد در واقع دینی شدن هنر اجتناب‌ناپذیر است. به عنوان یک جهت شما ممکن است هنرمندی مارکسیست باشید و من هنرمندی متدین. بالاخره شما باید چیزی را بگزینید. یکی از نامزدهای این گزینش، معرفت دینی و تدین است. همان طور که می‌توانید یک هنرمند مارکسیست...
عرض کنم که...

● متعهد.

آقای باقری: بله متعهد باشید این عملاً اجتناب‌ناپذیر است. من فکر می‌کنم نمی‌شود زیاد هم با هنرمند درگیر شد که شما چرا این طوری هستید. خوب در جایی دیگر انتخابی را انجام داده و حالا خود به خود آشکار می‌شود. اگر بخواهیم از این عنصر آن قدر استفاده کنیم که کم‌کم هنر را از محتواهای خودش تهی کند، آنجاست که سوگیری‌های منفی و قابل انتقاد آشکار شده است.

اگر آثار ادبیات دینی کودکان را بررسی کنیم به نظر می‌رسد که سوگیری‌های قابل انتقاد به فراوانی در آنها یافت شود.

● این انتقاد وجود دارد که همیشه از ادبیات صرف‌نظر شده تا جنبه دینی آن تقویت شود.

باقری: که خب، این هم نهایتاً کل مجموعه را بی‌اثر می‌کند.

● چون ادبیات صاحبی ندارد و صرف‌نظر کردن از آن کم هزینه‌تر است.

باقری: ولی خب با این حال باید گفت که اگر این کار را بکنیم مجموعه اثر مشکل پیدا می‌کند. یعنی کار دینی‌اش را هم نمی‌تواند انجام بدهد. شما وقتی که ظرف را شکستید محتوای آن هم می‌ریزد. ● از لحاظ حوزه تأثیر هم.

باقری: بله، دیگر ادبیات نیست، چیز دیگری است. مثلاً اطلاعیه است.

● لطفاً به سؤال فراموش شده هم اشاره‌ای بکنید.

باقری: تقریباً قسمت آخر همین بحث شامل آن سؤال هم شد، یعنی همان عنصر تعهد مضاعف را که شما اشاره کردید و این سوگیری قابل انتقاد هم که من عرض کردم همان شکل ابزاری قابل انتقاد است، ولی شکل ابزاری که اجتناب‌ناپذیر است، به نحوی در ذات هنرمند و به طور کلی در ذات انسان نهفته است.

● ما می‌توانیم از فرمایش شما این‌طور نتیجه بگیریم که در واقع تعریف هنر و ادبیات دینی مستلزم گزینش رویکردهایی از دین و رویکردهایی به ادبیاتی است که بتوانند با هم جمع شوند.

باقری: بله، یعنی به اصطلاح عدالت نسبت به هر دو حوزه رعایت شده باشد. البته متر مشخصی ندارد که آن را اندازه‌گیری کنیم، ولی باید به تدریج با آزمایش و خطا این مرز را پیدا کنیم، چون بالاخره اثر هنری را می‌دهیم به کسی می‌خواند. یعنی اثر باید دیده شود. وقتی که مثلاً یک نوجوان یا کودک اثر ما را می‌خواند، باید ببینیم جنبه‌های هنری او را برانگیخته یا نه داستان کششی ندارد. با فرض دوم - فقدان کشش تا پایان - باید دید چه اشکالی دارد. در واقع نمی‌توان گفت ضابطه‌ای بدهید تا معلوم شود که این عدالت در کتاب رعایت شده است یا خیر. این امر واقعاً ممکن نیست. نویسنده تلاش خودش را می‌کند ولی آخر سر ما باید به نحوی ببینیم اثری که به لحاظ هنری کشش دارد آیا مضمون‌ها را هم به لحاظ دینی منتقل می‌کند یا نه. این بخشی از ارزیابی کار است.

● ممکن است مضمون‌های دیگری برداشت کنند که با مضمون‌هایی که ما گفتیم متفاوت باشد.

باقری: و یا مضمون‌ها به هیچ‌وجه برایشان کیرا نباشد. فرض کنید کتابی نوشته‌ایم درباره روزه و تمام احکام را به صورت قصه‌واره نوشته‌ایم. هدف هم این است که بچه پیش دبستانی احکام روزه را یاد بگیرد. حالا باید ببینیم این احکام روزه با آن پیچ و خم‌هایش که زیاد هم هست حتی در شکل هنری خود می‌توانند نظر بچه پیش دبستانی را جلب کنند یا نه. اگر واقعاً مخاطب را جلب نمی‌کند، معلوم است که مضمون دینی را مناسب انتخاب نکرده‌ایم حتی اگر قصه‌واره‌هایمان خیلی جالب هم باشند. مخاطب، تصاویر را تا آخر

✎ حرکت درونی است، یعنی تغییری که در جریان تربیت رخ می‌دهد با انگیزه‌های درونی همراه است، ولی در شکل‌های تحمیلی، تلقینی و تکراری، موتور حرکت تربیت در بیرون از فرد قرار دارد.

مصرف‌کننده علوم باشند. انجام این تحقیقات بیشتر به سازمانهای مسئول در این زمینه برمی‌گردد، مثل کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، وزارت آموزش و پرورش و ارشاد. اینها به جای اینکه تولید کارهای مذهبی را سفارش بدهند، باید دست به پژوهش بزنند. بعد ناشر خصوصی برود دنبال این کار.

باقری: بله اهمیت این کار واقعاً کمتر از خود نگارش نیست.

● پس به این نکته رسیدیم که اولویت در این کار چیست: پژوهش.

باقری: بله، من واقعاً تأکید می‌کنم به این دلیل که به هر حال وقتی با مخاطبی ارتباط برقرار کردیم، وارد عرصه تجربه شده‌ایم. در این زمینه هم نمی‌توان نتایج کار را بدون مطالعه تجربی، مشخص کرد. مثلاً شما در تعلیم و تربیت، در حوزه‌های روان‌شناختی، اجتماعی، سیاسی نمونه‌گیری می‌کنید، نمونه‌ها باید به لحاظ توزیع علمی مناسب باشند، روش‌ها و پرسشنامه‌های شما نیز همین طور. همه اینها یک سری بحث‌های فنی است. یک پژوهشگر باید بیاید و مثلاً درباره داستانهای کودکان پرسشنامه‌ای متناسب با سن مخاطبان آنها تهیه کند. بعد آنها را پیش مطالعه بکند، یعنی اول ببینید که سؤالها مطلب را می‌رسانند یا خیر. بعد از پیش مطالعه باید نمونه‌گیری کافی و درستی انجام شود. بعد طرح تحقیق اجرا شده و نتیجه‌گیری شود.

حاصل این کارها باید به نویسنده داده شود تا

نگاه می‌کند ولی احکام روزه را یاد نمی‌گیرد. پس آن قسمت مشکل پیدا کرده است. برعکس این قضیه هنگامی است که کتاب از لحاظ هنری برای مخاطب جاذبه‌ای نداشته باشد. در اینجا هم قسمت اول تخریب شده است. این وضعیت تا حدودی پیشینی است و تا حدی پسینی. ما در قسمت پیشینی می‌توانیم مشخص کنیم که دخالت دین و معرفت دینی در هنر چگونه است. عناصر اساسی هنر چیست و چگونه باید آنها را حفظ کرد. در قسمت پسینی هم اثر را پدید می‌آوریم و می‌دهیم دست مخاطبان آن وقت، واقعاً باید تحقیقی ارزیابی بکنیم. منظورم این است که باید یک سری تحقیقات تجربی انجام داد. البته من چون در زمینه هنری حضور ندارم، نمی‌دانم این نوع تحقیقات انجام شده‌اند یا نه.

● نه در حوزه تأثیر کتابها، هیچ نوع تحقیقات مفصلی انجام نشده و یا حداقل من خبر ندارم. بعید می‌دانم که چنین چیزی اتفاق افتاده باشد و هیچ یک از این مجموعه کودک و نوجوان خبری نداشته باشد.

باقری: اگر واقعاً این‌طور است، خب خلاء محسوسی است. بخشی از قدرت کار شما به این است که این ارزیابی‌های علمی صورت بگیرند. این ارزیابی مثل تحقیقات میدانی در سایر حوزه‌ها می‌بایستی انجام شوند.

● ارزیابی را نمی‌شود واگذار کرد به نویسندگان کودک و نوجوان، چرا که در واقع دو شأن مختلف دارد. نویسندگان هم در این زمینه باید

البته نمی‌شود گفت که انسان در تمام عمرش از روند واحدی پیروی می‌کند و این نشان می‌دهد که عنصر تعمد و هدف‌جویی در هنر جلوه‌گر می‌شود. از سوی دیگر این هم مجموعه پیچیده‌ای است که در آن مسائل مختلفی ظهور می‌کنند مثلاً از برخی مفاهیم و مضامین علمی گرفته تا مضامین و قالبهای هنری.

👋 ظاهرگرایی و ریاکاری دو مفهوم متفاوت هستند.

- یک طرفه حرکت نکند. ناقدان زحمت زیاد می‌کشند، ولی کارشان در حدّ خودشان تعیین‌کننده است.
- ناقدان به تأثیر اثر کاری ندارند و نمی‌توانند هم داشته باشند. اگر هم می‌گویند این اثر تأثیری این‌گونه می‌گذارد، باز هم...
- باقری: به لحاظ معیاری بحث می‌کنند. این خودش کار مهمی است ولی جای تحقیق را نمی‌گیرد. این که تاکنون تحقیقی صورت نگرفته خیلی عجیب است!
- مسائل اساسی‌تری هم وجود دارد. ما واژگان پایه گروه‌های سنی مخاطبان خودمان را نداریم. شنیده‌ام این واژگان در کشورهای دیگر به‌طور مرتب منتشر می‌شود. ما تقریباً در این بخش از علوم تربیتی و روان‌شناسی که خودتان می‌دانید، شناخت علمی و دقیقی از مخاطبان خود نداریم. شناخت اغلب نویسندگان کودک و نوجوان متکی به شناخت دوران نوجوانی خودشان است. در شعر کودک و نوجوان، اکثر شعرهای ما در روستا اتفاق می‌افتد، داستانهایمان هم همین‌طور است، چرا که نویسنده‌های ما اغلب بچه روستا بوده‌اند و دوره کودکی و نوجوانی‌شان در روستا گذشته است.
- باقری: بله، پژوهش را می‌توان در چند جا به کار گرفت. یکی در پایان‌نامه‌های رشته‌هایی که به ادبیات مربوط هستند. کار دانشجویان همه‌اش که نباید نظری باشد، کمی هم باید پژوهش تجربی کنند. در پایان‌نامه‌های دانشجویی می‌توان این کار را انجام داد. به قول شما سازمانهایی که متکفل این مسئله هستند، باید معاونت پژوهشی داشته باشند.
- معاونت پژوهشی دارند. مثلاً کانون معاونت پژوهشی دارد، ولی حاصل فعالیت‌های آن مورد نقد است.
- باقری: لابد طوری تعریف نشده که در پی انجام این پژوهشها باشد.
- اگر هم تعریف شده، پژوهشی انجام نمی‌دهد. نهایت کاری که می‌کنند این است که می‌بینند کدام یک از کتابها در کتابخانه‌ها بیشتر مورد استفاده قرار گرفته و بچه‌ها بیشتر کدام کتاب را می‌خوانند. اما حاصل آن به این شکل نیست که نتایج به دست آمده در نظامی قرار بگیرند و در سیاست‌گذاری تولید کتاب دخالت داده شوند.
- باقری: این که فقط بگویم چند نفر کتاب را برده‌اند کمی است، نه کیفی و ما نیاز به ارزیابی کیفی داریم تا مثلاً ببینیم کدام استعاره مؤثر بوده یا نبوده‌اند. این نوع بررسی کیفی را فقط با بررسی‌های پرسشنامه‌ای می‌شود انجام داد.
- علت دیگر این امر، فاصله گرفتن دست‌اندرکاران ادبیات کودک و نوجوان از کارشناسان دانشگاهی است. در واقع ارتباطی بین آنها نیست و در نتیجه دادوستد فرهنگی لازم صورت نمی‌گیرد.
- باقری: بله، در واقع نمی‌خواهند هنر را علمی کنند.
- نه اینکه نخواهند، تا به حال این طوری بوده، اما قصد خاصی وجود نداشته.
- باقری: بنابراین باید به صورت عالماً عامداً بر آن تأکید کرد.
- تمام هدف دوستان ما در پژوهشنامه همین است. به همین دلیل هم مزاحم شدیم. این اتفاق از مدتی پیش در پژوهشنامه رخ داده است تا کسان دیگری را از حوزه‌هایی دیگر درگیر مسائل کنند.
- باقری: خب، این داد و ستد بین حوزه‌های مختلف لازم است و به غنای همه حوزه‌ها منجر می‌شود از جمله حوزه ادبیات کودک و نوجوان.
- در هر حال، از اینکه در این گفت‌وگو شرکت کردید سپاسگزاریم.
- باقری: من هم از شما و دوستان پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان تشکر می‌کنم.